

دوزار سبک یادگیری؟

نیست، بلکه تعامل هوش با شخصیت است. در مجموع اصطلاح سبک، با توجه به نظریه‌های گوناگون، به الگوی عادت‌ی یا غالب فرد در انجام دادن کارها اشاره دارد.

سبک‌های یادگیری را می‌توان به سه صورت در نظر گرفت: ساختار، فرایند یا هر دو. اگر سبک به منزله ساختار باشد، بر ثبات آن در طول زمان تأکید می‌شود و سبک در یک موقعیت آموزشی - پرورشی مشخص است. در موقعیت اخیر، می‌توان مواد آموزشی را با سبک یادگیری فرد هماهنگ کرد. اگر سبک به مثابه فرایند در نظر گرفته شود، تمرکز بر چگونگی تغییر آن است و بر پویایی آن تأکید می‌شود. با توجه به چنین دیدگاهی، می‌توان ابعاد مختلف سبک‌ها را ایجاد کرد و برای جبران ضعف‌ها و افزایش قوت‌ها به کار برد. اگر سبک‌های یادگیری هم فرایند و هم ساختار در نظر گرفته شوند، سبک‌ها ممکن است نسبتاً ثابت باشند، اما همیشه همزمان در حال حرکت و تغییر هستند. براساس این دیدگاه، ساختار سبک به طور مداوم در برابر حوادث جدیدی که مستقیم یا غیرمستقیم بر آن تأثیر می‌گذارند، تعدیل می‌شود.

استرنبرگ معتقد است سبک‌ها مانند توانایی‌ها تا حدود زیادی حاصل تعامل فرد با محیط و قابل توسعه و تحول‌اند. بنابراین، سبک‌ها ثابت نیستند بلکه سیال‌اند، به این معنی که سبک‌های متفاوت چه بسا در موقعیت‌های متفاوتی به کار گرفته شوند: فردی که در یک موقعیت به سبک خاصی عمل می‌کند ممکن است در موقعیتی دیگر به سبک دیگری عمل کند. پس، هر چند افراد

مطالعه تأثیر تفاوت‌های فردی در یادگیری از دیرباز مورد توجه پژوهشگران، نظریه پردازان یادگیری و متخصصان تعلیم و تربیت (پداگوژی) قرار گرفته است. تلاش برای درک چگونگی یادگیری بشر در قرن ۵ قبل از میلاد، هنگامی که سقراط و افلاطون با نظریه‌های فیلسوفانه خود سرچشمه دانش را کاویدند، آغاز شد. اما، نظریه پردازان رسمی در مورد تفاوت‌های یادگیری هنگامی آغاز شد که هرب تلان^۱ در سال ۱۹۵۴ اصطلاح «سبک یادگیری» را مطرح کرد.

این عقیده که تفاوت‌های افراد در یادگیری صرفاً ناشی از تفاوت‌های آن‌ها در هوش و توانایی است تا مدت‌ها در دنیای تعلیم و تربیت پذیرفته شده بود، اما بعدها تغییر یافت: پژوهشگران نشان دادند که دانش‌آموزان سبک‌های یادگیری متفاوتی دارند، یعنی اطلاعات را از طریق صافی‌های متفاوتی پالایش و دستکاری می‌کنند. امروزه کاملاً مشخص شده است که تفاوت‌های افراد در یادگیری فقط تا حدی به هوش و توانایی‌های آن‌ها بستگی دارد؛ بنابراین عوامل دیگری نظیر ویژگی‌های شخصیتی، دشواری تکلیف‌ها و تفاوت سبک‌ها نیز در این امر دخیل‌اند. «سبک» سطح هوش یا صفت شخصیتی

بیشتر سبک خاصی دارند و آن را به کار می‌گیرند، اما در چهارچوب آن سبک محبوس نمی‌مانند و قادرند سبک‌های مختلف خود را با موقعیت‌ها و تکالیف مختلف هماهنگ سازند. دارا بودن نیم‌رخ از سبک‌ها به خودی خود نه خوب است و نه بد، زیرا مهم هماهنگی و انطباق آن‌ها با یک موقعیت یا تکلیف خاص است.

در بیشتر تعاریف، سبک یادگیری روش ترجیحی یا معمول فرد برای یادگیری است. روش ترجیحی قوی‌ترین روش یادگیری است. باید توجه کرد که تعریف سبک یادگیری منعکس‌کننده این واقعیت است که افراد در استفاده از برخی فرایندها یا مجموعه‌های یادگیری نسبت به فرایندها یا مجموعه‌های یادگیری دیگر شایستگی بیشتری دارند. با وجود این که از نظر اصطلاح‌شناسی بین نظریه‌پردازان تفاوت‌هایی وجود دارد، اما همه توافق دارند افراد برای رمزگردانی، ذخیره، پردازش و دستکاری اطلاعات روش‌های متفاوتی دارند که اساساً مستقل از هوش‌اند.

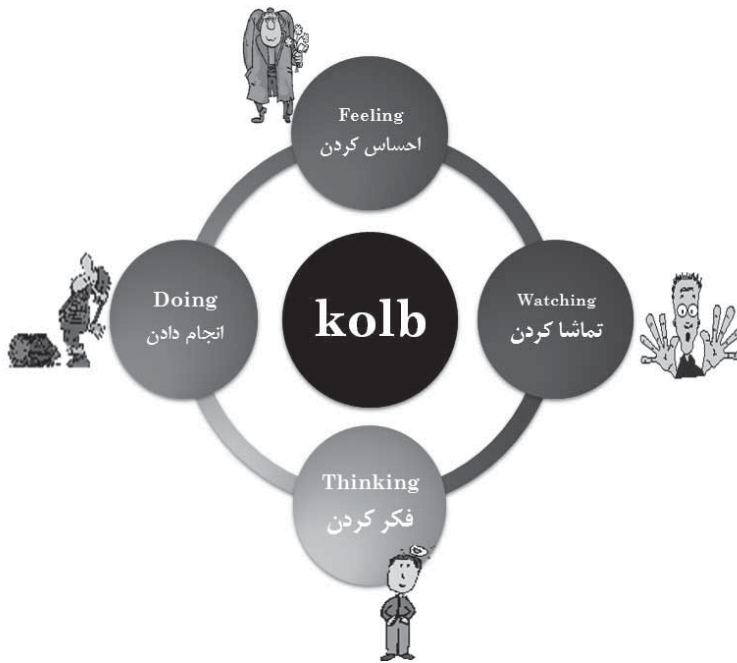
کُلب^۲ سبک یادگیری را روش فرد در تأکید بر برخی توانایی‌های یادگیری نسبت به دیگر توانایی‌های یادگیری قلمداد می‌کند. جیمز و گاردنر^۳ سبک یادگیری را روش و شرایطی می‌دانند که موجب می‌شود یادگیرندگان آن چه را سعی در یادگیری‌اش دارند - به طور بسیار مناسب و کارآمد - ادراک، پردازش، ذخیره و یادآوری کنند. پیرس^۴ سبک یادگیری را روشی می‌داند که یادگیرنده آن را در یادگیری مطالب درسی خود بر روش‌های دیگر ترجیح می‌دهد.

سبک‌های یادگیری کُلب

دیوید کُلب (۱۹۷۴) به منظور فراهم ساختن درک بهتری از روش‌های متفاوت افراد در یادگیری و حل مسئله، نظریه سبک‌های یادگیری خود را مطرح ساخت. وی که سبک یادگیری را روش فرد در تأکید بر برخی توانایی‌های یادگیری نسبت به دیگر توانایی‌های یادگیری می‌داند، معتقد است آگاهی افراد از پیامدهای سبک‌های یادگیری خود و دیگر روش‌های یادگیری در دسترس مزیت‌هایی برای آنان دارد.

نظریه یادگیری تجربی^۵ اساس نظریه کُلب است. از آنجا که این نظریه بر نقش محوری تجربه در فرایند یادگیری تأکید می‌نماید، یادگیری تجربی نامیده می‌شود. در این نظریه، یادگیری فرایندی توصیف می‌شود که از تغییر شکل تجربه، دانش یا علم تولید می‌کند. از نظر کُلب، یادگیرندگان در هنگام یادگیری دو وظیفه اصلی دارند که با ترجیحات دوقطبی متمایزی آن‌ها را انجام می‌دهند. اولین وظیفه آنان کسب تجارت یا درک اطلاعات است، که با یکی از این دو روش انجام می‌گیرد: عینی، یا انتزاعی. دومین وظیفه یادگیرندگان نیز پردازش یا تبدیل اطلاعات است، که به یکی از این دو روش انجام

می‌گیرد: مشاهده تأملی یا آزمایشگری فعال. به طور کلی در نظریه کُلب، چهار شیوه اصلی برای یادگیری وجود دارد: تجربه عینی^۶، مشاهده تأملی^۷، مفهوم‌سازی انتزاعی^۸ و آزمایشگری فعال^۹. این چهار بعد را شرح می‌دهیم:



تجربه عینی. در این مرحله از چرخه یادگیری، فرد از طریق تجارب ویژه، ارتباط با مردم و حساسیت به احساسات افراد را یاد می‌گیرد. در این مرحله از چرخه یادگیری فرد بیشتر بر احساسات درونی و توانایی‌های خود متکی است تا بر یک رویکرد نظام‌دار نسبت به حل مسئله و موقعیت‌ها. وی در این مرحله به احساسات خود اعتماد می‌کند و نمی‌تواند ذهنی باز داشته باشد و نسبت به امور و قضایا به صورت انعطاف‌پذیر عمل کند. تجربه عینی را می‌توان معادل فعل احساس کردن یا Feeling دانست.

مشاهده تأملی. این بعد مشاهده دقیق قبل از قیاس و قضاوت، نظاره چیزها و اشیا از جنبه‌های مختلف و جست‌وجوی مفاهیم و معنای چیزها را دربر می‌گیرد. بیشتر اندیشه‌ها و موقعیت‌ها را از دیدگاه‌های متفاوت درک می‌کند. وی به عینیت، حوصله و قضاوت دقیق متکی است، ولی الزاماً اقدامی انجام نمی‌دهد. هم‌چنین فرد برای تشکیل عقاید خود به افکار و نظریه‌ها مراجعه می‌کند. مشاهده تأملی را می‌توان معادل فعل تماشا کردن یا Watching دانست.

مفهوم‌سازی انتزاعی. این بعد شامل تحلیل منطقی دیدگاه‌ها، طراحی اصولی و منظم، و ادراک عقلانی موقعیت‌ها می‌شود. بر این اساس، در این مرحله

دانش‌آموزان سبک‌های یادگیری متفاوتی دارند، یعنی اطلاعات را از طریق صافی‌های متفاوتی پالایش و دستکاری می‌کنند

افراد برای رمزگردانی،
ذخیره، پردازش و
دستکاری اطلاعات
روش‌های متفاوتی
دارند که اساساً مستقل
از هوش‌اند

از یادگیری، فرد برای درک مسائل و موقعیت‌ها بیشتر از منطق و تفکر استفاده می‌کند. تا احساس. مفهوم‌سازی انتزاعی را می‌توان معادل فعل فکر کردن یا Thinking دانست.

آزمایشگری فعال. این بعد توان فراهم‌آوری اسباب کار، ریسک و تأثیرگذاری در افراد و وقایع را در طول عمل شامل می‌شود. در این مرحله، یادگیری شکلی فعال می‌یابد، یعنی به صورت تجربه کردن برای تأثیرگذاری و تغییر موقعیت درمی‌آید. هم‌چنین، فرد صرفاً موقعیت را مشاهده نمی‌کند، بلکه علاقه واقعی و روی آورد فعالی به مسئله دارد. آزمایشگری فعال را می‌توان معادل فعل انجام دادن یا Doing دانست.

هسته‌ی اساسی نظریه‌ی کُلب این است که یادگیرنده از طریق چرخه‌ی یادگیری پیشرفت می‌کند: ابتدا تجارب منجر به تأمل و مشاهده و از این طریق مفاهیم تشکیل می‌شود. در ادامه، توسعه و تحول مفاهیم به تجارب جدید و آزمایشگری بعدی می‌انجامد. یادگیرنده کارآمد تمایل به دنبال کردن هر چهار مرحله دارد، اما ممکن است که در یکی از این مراحل مسلط‌تر باشد. به منظور کمک به دانش‌آموزانی که سبک‌های یادگیری آنان با روش‌های معمول آموزشی به خوبی هماهنگی ندارد، برخی از راهبردهای آموزشی در جدول صفحه ۲۳ ارائه شده است.

ویژگی‌های افراد بر حسب سبک‌های یادگیری کُلب
سبک واگرا. افراد با سبک واگرا شیوه‌های یادگیری تجربه‌ی عینی و مشاهده‌ی تأملی را با هم ترکیب می‌کنند. بیشترین توانایی را در دیدن موقعیت‌های عینی از دیدگاه‌های مختلف دارند. بر این اساس، رویکرد آن‌ها به

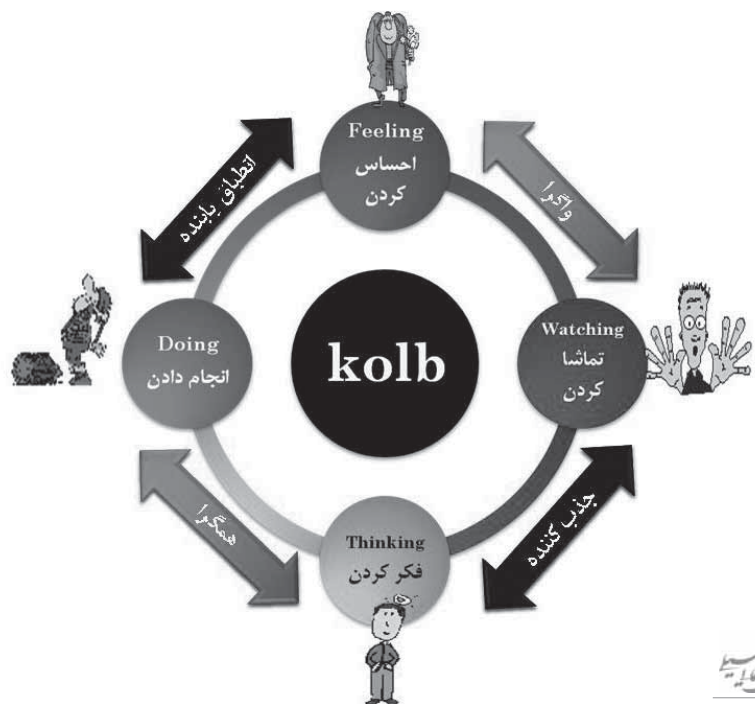
موقعیت‌ها بیشتر بر مبنای مشاهده است تا عمل. این افراد از موقعیت‌هایی که مستلزم ایجاد اندیشه‌های وسیع است لذت می‌برند و متمایل به رابطه با دیگران، هیجانی و دارای قوه‌ی تصور بالا هستند.

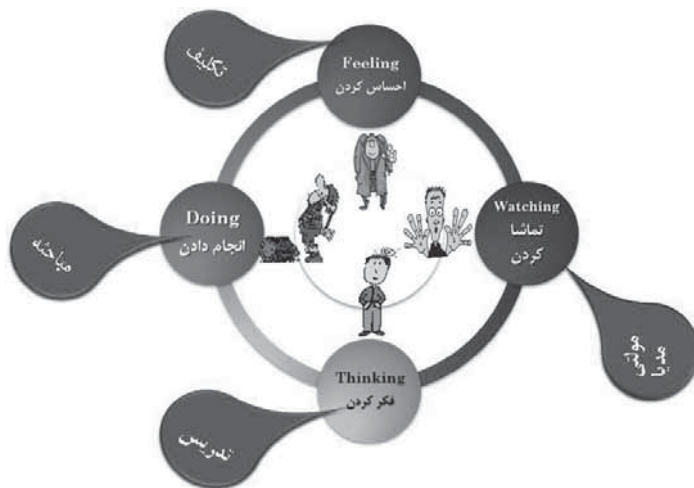
سبک هم‌گرا. افراد با سبک هم‌گرا شیوه‌های مفهوم‌سازی انتزاعی و آزمایشگری فعال را با هم ترکیب می‌کنند. بیشترین توانایی را در کاربرد اندیشه‌ها و نظریه‌ها دارند. آن‌ها ترجیح می‌دهند با مسائل فنی سروکار داشته باشند، نه مسائل اجتماعی و بین‌فردی. هم‌چنین، این افراد استدلال فرضی - قیاسی را به کار می‌گیرند و با مشکلات خاص روبه‌رو می‌شوند. گفتنی است که سبک یادگیری هم‌گرا در مشاغل تخصصی و فناوری نقش مؤثری ایفا می‌کند.

سبک جذب‌کننده. افراد با سبک جذب‌کننده شیوه‌های یادگیری مفهوم‌سازی انتزاعی و مشاهده‌ی تأملی را با هم ترکیب می‌کنند. بیشترین توانایی را در درک و ترکیب اطلاعات فراوان به صورت موجز و منطقی دارند. بر این اساس دوست دارند مدل‌های نظری ایجاد کنند. در استدلال استقرایی و جذب مشاهدات مجزا به صورت یکپارچه مهارت دارند. آن‌ها کمتر به افراد توجه می‌کنند، ولی به اندیشه‌ها و مفاهیم انتزاعی علاقه‌مندند. هم‌چنین، بیشتر ترجیح می‌دهند نظریه از لحاظ منطقی درست باشد، به جای این‌که ارزش عملی داشته باشد. گفتنی است که سبک جذب‌کننده برای مشاغلی که مستلزم اطلاعات و دانش‌اند مفید است.

سبک انطباق‌یابنده. افراد با سبک انطباق‌یابنده شیوه‌های یادگیری تجربه‌ی عینی و آزمایشگری فعال را با هم ترکیب می‌کنند. آن‌ها بیشترین توانایی را در یادگیری تجارب دست اول دارند. بنابراین، احتمالاً از اجرای طرح‌هایی که آن‌ها را با تجارب تازه و چالش‌انگیز درگیر می‌سازد بسیار لذت می‌برند و نسبت به افراد دارای سبک‌های دیگر، خطرپذیری بیشتری دارند. هم‌چنین آن‌ها برای کسب اطلاعات - در حل مسائل - بیشتر به افراد تکیه می‌کنند تا تحلیل‌های خود. شایان ذکر است که سبک انطباق‌یابنده در انجام دادن مشاغل فعال نظیر بازاریابی و فروشندگی مؤثر است.

هم‌چنان که در تصویر صفحه ۲۳ مشاهده می‌شود یک فرایند یاددهی موفق فرایندی است که تمام سبک‌های یادگیری چهارگانه را مدنظر قرار داشته باشد. معلم موفق معلمی است که تدریس خود را به چهارگونه ارائه نماید. در هنگام تدریس، معلم قوای تفکر یا Thinking دانش‌آموزان را به کار می‌گیرد. یادگیری دانش‌آموزانی که مهارت‌های فکری بالایی دارند در این مرحله تا حد مطلوبی تکمیل می‌شود. زمانی که معلم با استفاده از کاربرد کلاس را با مباحثه و کارگروهی پیش می‌برد، قوای انجام دادن یا Doing در این چرخه





تکمیل می‌گردد. با دادن تکلیف به دانش‌آموزان، معلم این امکان را برای دانش‌آموز فراهم می‌کند تا در محیط آرام، غیررسمی و عاری از استرس خانه، به حل تمارین بپردازد و با درگیر کردن قوای احساس کردن یا Feeling دانش‌آموز یادگیری او تکمیل گردد. نشان دادن عکس، فیلم، مولتی‌مدیا و... تأثیر بسزایی در آموزش دارد و قوای Watching یا تماشا کردن دانش‌آموزان را درگیر می‌نماید.

- پی‌نوشت
1. Thelan
 2. Kolb
 3. James & Gardner
 4. Peirce
 5. Experiential Learning Theory (ELT)
 6. Concrete Experience (CE)
 7. Reflective Observation (RO)
 8. Abstract Conceptualization (AC)
 9. Active Experimentation (AE)

سبک یادگیری
روش ترجیحی یا
معمول فرد برای
یادگیری است

توانمندی‌های یادگیری و موقعیت‌های یادگیری ترجیحی، بر حسب سبک‌های یادگیری کُلب

موقعیت‌های یادگیری ترجیح داده شده	توانمندی‌های یادگیری
یادگیری از راه تجارب تازه، بازی‌ها، ایفای نقش و...؛ ارزش‌گذاری؛ مشاوره فردی؛ معلم به عنوان کمک‌کننده و همدل.	تجربه عینی یادگیری از راه شهود؛ یادگیری از راه تجارب خاص؛ یادگیری در محیط غیررسمی؛ حساسیت به احساسات درونی.
استفاده از عناصر بصری؛ فعال بودن و مشاهده زوایای مختلف مسئله؛ آزمون‌ها از دانش فرد در رابطه با یک موضوع؛ معلم به عنوان راهنما و نشان‌دهنده.	مشاهده تأملی یادگیری از راه ادراک؛ مشاهده دقیق قبل از تصمیم‌گیری؛ در نظر گرفتن امور از زوایای مختلف؛ جست‌وجوی درونی برای یافتن معانی (درون‌گرایی).
خواندن نظریه‌ها؛ مطالعه انفرادی؛ ارائه سازمان‌یافته، مناسب و واضح عقاید؛ معلم به عنوان منتقل‌کننده اطلاعات.	مفهوم‌سازی انتزاعی یادگیری از راه تفکر؛ تحلیل منطقی عقاید؛ برنامه‌ریزی نظام‌دار؛ عمل کردن بر اساس درک موقعیت (تفکر قیاسی).
تمرین و دریافت بازخورد؛ بحث در گروه‌های کوچک؛ پروژه‌ها و فعالیت‌های یادگیری فردی؛ قرارگیری معلم به عنوان الگویی برای چگونگی انجام دادن.	آزمایشگری فعال یادگیری از راه انجام دادن کارها؛ توانایی انجام دادن کارها؛ خطرپذیری؛ عمل کردن برای تأثیر در افراد و رویدادها (برون‌گرایی).